

معادله « بوش - کرزی - اوباما » در افغانستان

عرض مرام:

هنگامه ای که درین روزها حامد کرزی رئیس دولت افغانستان به پا کرده؛ مهمتر از آن است که در رسانه های داخلی و خارجی بازتاب دارد. سخنان درست یا نادرست؛ که از زبان سیاسیون ارشد در هر حال بلاهت آمیز می باشد؛ از قبیل اینکه کرزی معتاد است و روان پریشی دارد؛ یا او در تقلا دیکتاتور شدن است و از بر انگیزتن احساسات عنعنوی بیگانه ستیزی مردم افغانستان و منطقه درین جهت می خواهد بهره برداری کند و غیره؛ با در نظر داشت واقعیت اساسی قضیه نه تنها تفسیر و تأویل ناتوان و دست و پا شکسته ایست بلکه اساساً مهملات بوده و در آخرین تحلیل یک پول سیاه ارزش ندارد.

شک نیست که دریافت پشت گرمی هایی از قدرت های خورد و بزرگ دور و نزدیک غیر امریکایی مانند چین و ایران و پاکستان و نیز عناصری چون حزب اسلامی؛ مدد کننده بود تا کرزی اینگونه گریه هایش را علنی سازد؛ ولی به هیچ وجه اصل سخن همین بوده نمیتواند!

مداخله خارجی در این سطح که امروز حامد کرزی از آن دم میزند؛ یک میلیون مرتبه بی اهمیت تر و بی اثر تر از کلیه آن مواردی است که طی دوصد سال اخیر افغانستان و هست و بود آن در معرض قرار داشته و دارد!

حتی چنانکه بعد تر خواهیم دید؛ این مورد؛ مداخله ایست مثبت و «مشروع!!» اینجانب در سلسله مقالات «اقبال: شانس استعمار در تجزیه هند و به خاک نشاندن افغانستان» از بخش اهم تاریخی این موارد مداخلات حقیقتاً تباهنکننده و ویرانگر خارجی و استعماری در شبه قاره هند به شمول افغانستان در حد توان پرده برداشتم؛ لذا آن موارد را تکرار نمی کنم.

اما مداخلات سخت و ویرانگر و خانمانسوز استعماری در تولید اغتشاش ضد دولت امانیه؛ روی کار آوردن خاندان دیره دونی مزدور نادر غدار و از میان بردن وحشیانه فعالان نهضت های واقعاً ملی مشروطیت اول و دوم و نهضت مترقی «دوره 7 شوری» توسط دم و دستگاه نادر و هاشم جلال، غلام ها و غلام بچه های اعلیحضرت همایونی که باز هم به دلیل همان مداخلات خارجی اکنون حسب قانون اساسی «بابای ملت!» افغانستان است؛ مواردی می باشد که نسبتاً خوب به آنها پرداخته شده و اینجا جز یادی از آنها مجال دیگر نداریم!

چنین نیست که صرف افغانستان تافته جدا بافته درین دنیاست و «مداخلات خارجی» تنها متوجه و منحصر به آن می باشد!

بخصوص در سه قرن اخیر تمامی کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین عرصه تاخت و تاز های قوای استعماری و ایادی آنها منجمله در پوشش روحانیون و علمای اسلامی تقلبی چون لارنس عربستان... و یا پیشوایان مذهبی ی مزدور مثل «ملای شینواری» و «حضرت شور بازار» خود مان بوده است!

با تحقیق و تحلیل دقیق و مسئولانه و عادلانه در تاریخ معاصر هند و ایران و افغانستان و بلاد حوزه بین النهرین، خلیج فارس و آسیای میانه تقریباً هیچ پدیده و رویکرد در مقام اقتدار سیاسی و

حواشی مهم آنرا نمیتوان یافت که توسط خارجی ها و استعمار گران طراحی و کارگردانی و لااقل در حد تعیین کننده پیشتیبانی یا بر عکس تخریب و تفسید نشده باشد .

حتی مواردی چون نهضت اتاترک در روم شرقی ؛ پاتریس لوممبا در افریقا ؛ دکتر مصدق در ایران و امان الله خان در افغانستان... هم چنین نیست که مطلقاً به گونه عمودی از آسمان نازل شده اند و هیچ شانیه ای از اثرات و مؤثرات عوامل مداخله کننده خارجی و جهانی را با خود نداشته اند .

صرف نظر از تقسیمات ایدئولوژیکی - و در سطح بسیار عوامانه و مبتذل : تقسیمات دینی یعنی با خدایی و بی خدایی ؛ جهان بشری صرف میان دو نظام سیاسی - اقتصادی - ایدئولوژیکی ی کاپیتالیستی و کمونیستی - لا اقل در 7 دهه قرن 20 - تقسیم و منشعب نبوده و نیست . همیشه و منجمله امروزه نه تنها میان کشور های سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری بلکه در درون هریک از این کشور ها ده ها گونه تضاد عمده و اساسی وجود دارد .

یادمان باشد که دو جنگ گرم و خونین جهانی در قرن 20 با حدوداً 100 میلیون نفر تلفات انسانی ؛ میان ایدئولوژی ها و ادیان و فرهنگ ها نه ؛ بلکه میان حاکمیت های سرمایه داران و اشراف فئودال جهان در گرفت و از تضاد های ذات البینی منافع آنها در تقسیم دنیا ناشی گردید !

بدینگونه مخصوصاً کشور های دارای جغرافیای استراتژیک مانند افغانستان ؛ درین برهه زمانی هیچگاه نتوانسته اند ؛ از اثرات نیرومند جریانات و باد ها و توفانهای متضاد و متخالف منطوقی و جهانی در امان و مصئون باشند و چند قبیله متفرق وامانده و بیخبر از دنیا و عصر در درون آنها ؛ خود قدر قدرت و ابر قدرت روئین تن و نفوذ ناپذیر و مداخله ناپذیر گردند و در همان حال هم دوام بیاورند .

این حقیقت دردناک تاریخی منکری خردمند داشته نمیتواند که طی لا اقل دو قرن اخیر ؛ اساساً این اراده و عمل و نفوذ قدرت های برتر فرامرزی بوده که سرنوشت و خط و نشان تاج و تخت کابل و قندهار را معین میساخته است !

پس از تجاوزات عربان و اشغالگرانه بدفرجام سه گانه انگلیس ها در افغانستان ؛ فقط کارروایی غالب این بوده است که این اراده ها و پلانها و پروژه ها در لباس بومی و محلی و اسلامی پوشش داده میشده و در نتیجه عوام از همه جا بیخبر ؛ باورانده میشده اند و باور میکردند که : « هر چه هست از خود ماست ! »

اینها بدین معنی نیست که اجداد و نیاکان و حتی همعصران ما در کشور هیچ نقش تاریخی مثبت و مستقلانه نداشته و ایفا نکرده اند بلکه بر عکس بدین معنی است که آنان با دشوارترین (و در عین حال - تاریکترین و آشفته ترین) اوضاع و هنجار ها مواجه بوده و در نتیجه با گران قیمت ترین قهرمانی ها و فداکاریها منحصراً هویت و شخصیت برجسته و مستقل بالذات میهن و کشوری به نام « افغانستان » را از امحا و فنا نجات داده و جهان را صرف نظر از همه خواست ها و تمایلاتش به تسلیم در برابر آن و به « رسمیت شناختن » و محترم داشتن آن در ملای عام ناگزیر نگهداشته اند !

حتی اینکه پس از اسقاط رژیم پاکستانی و بیابانی ی طالبان در پی لشکر کشی های امریکا ؛ این ابرقدرت مغرور و یکه تاز زمان ؛ کدام جنرال امریکایی مانند « پول برومر » را نخواست و نتوانست حاکم و گورنر درین سرزمین سازد ؛ نکته ای از نظر ملی ؛ مثبت برای ماست که متأسفانه عراق این امتیاز را نتوانست به دست آورد ؛ درحالیکه از لحاظ رشد شعور سیاسی عمومی و داشتن تشکل های پخته و پرتوان و رجال اجتماعی و معنوی اصلاً عراق با افغانستان قابل مقایسه نبود .

متأسفانه علی الرغم خواست نیرومند درونی ؛ اینجا به طول و تفصیل درین استقامت هم مجال نداریم . چونکه مسأله این مقال ؛ مداخله و مداخله پذیری و ناگزیریها از این رهگذر و یافتن تناسب ها میان مداخلات و منافع و حاکمیت راستین و با مضمون « ملی » است !

جان مطلب :

بیانات حامد کرزی در نشست به اصطلاح کمیون مستقل انتخابات افغانستان و سپس در قندهار و ملاقات با وکلای معین در پارلمان عمدتاً در یک جمله خلاصه میگردد :

« در انتخابات ریاست جمهوری؛ خارجی ها مداخله میکردند تا زعیم دیگر و رژیم دیگر در افغانستان روی کار بیاورند؛ حالا که آن نشد؛ مواظب پارلمان آینده باشیم تا گپ چنین نشود! و نهایتاً اگر نشد؛ من به طالبان خواهم پیوست!»

این سخنان در گام اول زشت ترین توهین ممکن به شعور آنچه که جناب کرزی «ملت افغان» یا «ملت افغانستان» ش می نامد؛ میباشد. آنهم نه به خاطر اینکه «مداخله خارجی» نیست و یا «خوب و بسیار خوب است!» بلکه به خاطر اینکه جناب حامد کرزی (با نهایت معذرت!) حتی بیش از اینکه مولود مرحوم شهید عبدالاحد خان کرزی باشد؛ مولود «مداخله خارجی» در برهنه ترین شکل ممکن آن در عصر کنونی است. حتی کودکان این سرزمین - و شاید خیلی جاها در جهان - میدانند که جناب حامد کرزی گماشته ایالات متحده امریکا در شکل جورج بوشی است؛ در شکل نیو محافظه کاری و سیاه ترین حالت ارتجاع ایوانجلیستی و صیهونیستی است!

علی الرغم اینکه عده ای از مداحان عاشق یا تاجرپیشه رهبران مذهبی - در هر مذهبی! - به آنها صفات و توانایی های مافوق بشری منجمله احاطه بر «غیب» را قایل شده اند؛ من بنده خدا در خودخواهانه ترین حالت ها هم قادر نیستم چیزی فوق بشر باشم و مکنونات غیبی جناب کرزی و پیوند های او با خداوند و فرشته گان و در مجموع عالم لاهوت را بدانم!

لذا مبنای نظر و قضاوت من چیزی جز محسوسات و ملموسات و شواهد و قراین و اسناد نیست و نمی تواند باشد.

و آنچه اسناد مثبه و شهود و قراین نشان میدهد؛ مشکل جناب کرزی با «مداخله خارجی»؛ فقط پس از به قدرت رسیدن «اوباما» در کاخ سفید - مقر اعلاى دولت فدرال امریکا - و بازگشت ولی نعمت قبلی جناب شان؛ آقای جورج دبلیو بوش به خانه اش در تکراس آغاز گشته است.

چرا؟ مگر اوبامای سیاه پوست با کرزی ی سفید پوست یا گندمی پوست از لحاظ نژادی مشکل دارد؟

و؟

و؟

خوشبختانه یا بدبختانه هیچکدام از چنین موارد در کار نیست. حتی سلیقه ها و حُب و بغض های شخص اوباما و اطرافیانش که غالباً همان اطرافیان جورج بوش هستند؛ اینجا اثر تعیین کننده ندارد! اینجا اُس اساس؛ **تغییر پالیسی** ایالات متحده امریکا - و میتوان گفت: جهان - است که به دنبال شکست فاجعه بار دکترین یکه تازی ابلهانه بوش و بلر و شرکا در سطح تاریخی و جهانی حادث گردیده است!

یک نکته اساسی باید پیوسته در خاطرمان باشد که چه استعمار گران کهن و نوین کاپیتالیستی؛ چه قدرت های کمونیستی و چه امپراتوری های قرون وسطایی و ماقبل آن؛ وقتی فراتر از مرز های خودشان؛ اندیشه ای و عملی کرده اند و میکنند؛ **منافع** مادی و معنوی دور و نزدیک خود را مدنظر داشته اند، دارند و بس!

حتی ابراز احساسات خیرخواهانه و اقدامات و بذل و بخشش های شان برای مصدومان حوادث طبیعی و سیل و سونامی و زلزله و آتشفسوزی و جنگ و قحطی و مرض ... حساب و کتاب دارد! ابرقدرت ایالات متحده و کشور های عمده کاپیتالیستی غرب چون انگلستان و آلمان و فرانسه با فروپاشی ناگهانی و باور نکردنی ابرقدرت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دچار احساسات و هیجانات مغرورانه عجیبی شدند که گویا «پایان تاریخ» فرا رسید و نظام امپریالیزم مالی و حاکمیت کارتل ها و کورپوریشن های اژدها منش فراملتی در مقام خدایی جاویدانه بشر و طبیعت به گونه بلامنازع شانس بقا و مداومت یافت!

این توهم در گستره دولت داری و امپراتوری ورزی تبعات جنون آمیز تری داشت و باعث به اقتدار رسیدن سپاهترین نیرو های دست راستی درین کشور ها گردید؛ نیرو های که چون الگو های اساطیری؛ خویشتن و سکوهای قدرت کاذب خود را فوق بشری و بیرون از دایره قوانین و جبر های اجتماعی و طبیعی می پنداشتند؛ دیگر شکست ها و بحرانات و حریف های بشری برایشان غیر منتظره و بی معنی شده بود و توده های بشری به نظرشان انبوه های مورچه هم معلوم نمی شد.

ریکارڈ اول را درین عرصه جورج دبلیو بوش و دیگ چینی قایم کردند و به خاطر مرعوب ساختن و به تسلیم تمام و کمال در آوردن کافهء بشریت زرادخانه جنگی و اقتدار نظامی ابر قدرتی را

وسيله قرار داده نخست افغانستان و سپس عراق را مورد هجوم قرار دادند و در همان حال « شمشير داموکلس » را بالای سر ده ها کشور و مردم ديگر آویخته نگهداشتند .

پس از حدوداً نیم قرن ؛ باز آواز هیتلر از حنجره جورج دبلیو بوش در جهان طنین انداز گردید که در جنگ ها و سیطره جویی ها **جهانیان یا با امریکا (به معنای بوش!) ست یا دشمن و محارب با امریکا (به معنای بوش!) ؛** که در صورت اخیر از صحنه گیتی محو می گردند !

جورج بوش علناً ادعا کرد که **مأموریت الهی** دارد . دعوی که در روزگار ما وقیحانه تر از دعاوی خدایی نمود و فرعون و امپراتور های روم و... در اعصار تاریک پیشین است !

واضح است که در عقب این عربده جویی ها هم « منافع » مخصوصاً نفت و انرژی و تریاک مطرح بود ؛ ولی تاریخ نشان داد که تأمین « منافع » در جهان امروز خرد و محاسبه واقعیت های ریز و درشت همین جهان را ضرورت دارد .

رویه گرفته طی 8 سال زمامداری هیتلر ثانی ایالات متحده امریکا آنچه را که طی جنگ سرد به دست آورده و رشته کرده بود پنبه ساخت و از کف داد ، ابهت نظامی بلامنازع آن تقریباً به سطح « ببر کاغذی » ماؤتسه دونگ تنزل کردن گرفت ؛ جذابیت و محبوبیت کاذبی که دموکراسی غربی به دلیل سرخورده گی ها از توتالیتاریزم و دیوانسالاری فاسد شده شوروی و اقمارش پیدا کرده بود ؛ باد هوا گردید ، جاهت و حرمت مؤسسات جهانی چون ملل متحد که ملعبه دست نیوکان های امریکایی قرار گرفتند ؛ بر باد رفت و بالاخره بحران وحشتناک مالی و اقتصادی با چنان حدت سر بالا کرد که غول های عظیمی چون گولدمن سکس و لیمن برادرز که طی حدود 150 سال از هیچ زلزله و توفانی نلرزیده بودند ؛ « یکشنبه » خاک و خاکشیر شدند . این بحران مرز های ایالات متحده را در نوردید و اروپا را با همان حدت در خود فروبرد و بالاخره عالمگیر شد .

در نتیجه ؛ امپراتوری یانکی به طرز بیسابقه در خود لرزید و سرنوشت امپراتوری شوروی را در دو قدمی خود یافت . حد اقل کاری که توانست بکند یک سلسله چرخش های رفرمیستی بود که هنوز بیشتر آنها از مرحله شعار فرارتر نرفته ؛ ولی با آنها میتوان گفت که بساط پالیسی فرعونی بوش - دیک چینی در حال جمع شدن است و اگر توفیق در این امر دست ندهد ؛ به احتمال اغلب بساط خود امپراتوری امریکا برچیده خواهد شد .

رویه گرفته سمبول این تغییرات ؛ **بارک حسین اوباما** ست !

کرزی دست نشانده بوش :

امپریالیزم امریکا بلافاصله پس از سقوط دادن امارت طالبانی در افغانستان طی نمایشات مبتذل و مسخره « بُن » حامد کرزی را که تا آن زمان جزو کارمندان ارشد شرکت نفتی یونیکال بود و بیشتر همراه با زلمی خلیلزاد و دیگران در پروژه طالبانی و جهادی ی کارتل های نفتی خدمت میکرد ؛ رئیس دولت افغانستان ساخت .

قابل دقت است که کاندید اولی امریکا و انگلیس درین مقام کرزی نه بلکه عبدالحق پسر خوانده مارگریت تاجر صدر اعظم « دوران جهاد! » در بریتانیا بود که حین بالآمدن در نخستین پله ها تلف شد و به دست طالبان در لوگراعدام گردید .

حتی در کنفرانس « بُن » قرار تشریفات و تعاملی که خود اشغالگران وضع کرده بودند ؛ در برابر کاندید مقابل که عبدالستار سیرت بود و 9 رأی گرفت ؛ حامد کرزی 2 رأی بیشتر نیابرد ؛ و آنگاه دارو دسته بوش به بهانه وخامت وضع و ارجح بودن **عنصر پشتون** در مقام اول کشور ؛ اصول خودش را زیر پا کرده و کرزی را منصوب فرمود تا « حاکمیت ملی » افغانستان را « با شدیدترین حسادت ! » تمثیل و دفاع نماید !

تلقی ها و تبلیغات چنین بود که افغانستان به ناگهان در مقام المان پس از جنگ جهانی ی دوم قرار گرفته و آبادی و بازسازی ای در آن مطرح است که فراتر از تجدید ساختمان المان ویران شده در جنگ دوم جهانی حسب پلان معروف « مارشال » خواهد بود !..

نه فقط این تلقی ها و تبلیغات بلکه اساساً بیزاری ی وصف ناپذیر افغانها از طالبان و جهاد فروشان و دین جلابان جلاذ و جبار بیدانش و بی فرهنگ مزدور آی اس آی پاکستان و شیوخ عرب و

ارتجاع جهانی؛ هم حامد کرزی و هم مداخله امریکا و شرکا را پذیرفتنی و قابل استقبال ساخت و به راستی هم طی سالهای پسین ده ها میلیارد دالر پول به این کشور سرازیر گردید.

اما حامد کرزی و خلیزاد در زد و بند با رهبران معظم جهادی! و مشتکی تکنوکرات خاندانی و همسان و همآهنگ و همرنگ خویش فاسدترین دم و دستگاه های دولتی ممکن در سطح جهان را به وجود آوردند و نه تنها قسمت اعظم پول های مساعدت شده به افغانستان در کام آنها و رابط های خارجی شان رفت بلکه ایشان بیشتر از دولت داری ی حد اقل و رسیده گی به نیاز های اشد و حیاتی مماتی توده های میلیونی مردم در هم کوبیده شده و در حال نزع؛ مصروف قاچاق و تجارت مواد مخدر و ثروت های رو زمینی و زیر زمینی و عنائیم تاریخی این کشور نگون بخت گردیدند.

بدینگونه دستاورد اساسی حامد کرزی و ایادی بوش و شرکا در افغانستان پیدایش و پندیدن پوقانه وار یک طبقه انگل فاسد و بی اخلاق و بی وجدان ملی و بشری گردید که امروزه کرزی بر آنان حساب میکند و بر همانان متکی میباشد!

اما دارودسته بوش؛ با اینکه کنش ها و پیامد های اعمال زنجیره مافیایی دولت حامد کرزی قبل از همه بر ضد منافع تاکتیکی و استراتژیکی، برضد حیثیت و آبروی ایالات متحده امریکا، متحدینش و نهاد جهانی ملل متحد تمام می شد؛ اصلاً اعتراض و انتقاد و بازرسی معمول و مروج در باصطلاح «جهاد آزاد» را هم در این زمینه مرعی نداشت و شاید نیز سیستم اقتصاد «شیکاگو» و خز عیلات میلتن فریدمن و همسر ایشان که خیلی پیش در امریکا جای سیستم اقتصادی نسبتاً خردمندان «مستهلک محور» کینزی را گرفته بود؛ این وضع فجیع و کثیف در افغانستان را توجیه میکرد.

حامد کرزی بدینگونه با یک تیر دو نشان زد:

از طرفی یک «طبقه» حاکمه جدید مافیایی به وجود آورد و از طرف دیگر توده های مردم افغانستان را به نومیدی و فقر و بدبختی و مظلومیت مفرط سوق داده برای کسب یک لقمه نان و ایمنی ی کاذب به جانب طالبان و دارو دسته های مورد حمایت مغرضان منطقه ای و فراتر؛ رانده رفت.

گاهی سروصدا هایی شنیده میشود که گویا دستان حامد کرزی در امر دولت داری بسته بود و قدرت را خود غربی ها به این و آن تقسیم و بر کرزی تحمیل مینمودند که ضرب المثل «عذر بدتر از گناه» را تداعی میکند.

شاید استراتژی آگاهانه جناب کرزی و یارانش از قماش آقای خلیزاد همین بود که بوش و نیوکانه دیر یا زود از کاخ سفید اخراج میشود و **عقل بر سر امریکایی می آید** و آنگاه مسلماً او نیز به تعبیر مقبول رمضان بشر دوست در مقام «ینیم سیاسی» بوش قرار گرفته از ارگ کابل بیرون انداخته میشود؛ لذا باید در هردو جبهه برای تنازع بقا در چنان روز آماده باشد!

به هر حال با ختم دوران بوش که طی 8 سال حکمرانی جنون آمیز و هیتلر مآبانه خویش ایالات متحده امریکا را از ابر قدرتی مسلم و محترم جهان تا به درجه لنگه کفش زیدی ی عراقی خوار و ذلیل ساخت؛ ورق برگشت و بارک اوباما با دید نقادانه و شعار های احیای حیثیت و قدرت امریکا به ریاست جمهوری رسید.

چون افغانستان از اولویت های ردیف بالای امریکا بود؛ اوباما انهماک نسبتاً درخور به آن نمود و حتی الامکان مقامات کلیدی سیاسی و نظامی دست نشانده بوش و دیگ چینی را با افراد تازه و مجرب و کارکشته تعویض کرد و استراتژی امریکا راجع به افغانستان را به کرات و با وسواس و رأی زنی های پر دامنه و اصلاً بی سابقه مورد باز بینی قرار داد.

اما اینها نصف کار بود؛ در همه امور ضرورت بود تا دم و دستگاه دولت کابل همکار و شریک و انباز مناسب و لایق و آبرومند درین کشور برای امریکا و متحدانش باشد.

بدین دلیل تیم اوباما حتی پیش از تصرف قدرت در کاخ سفید به این دغدغه افتاده و نتیجه گرفته بود که حامد کرزی سرکرده مافیاهای نوزاد و نو به دوران رسیده افغانستان؛ شریک و همکار مناسب نی که مشکل و مانع هم هست. همان بود که جوبایدن معاون اوباما طی سفر عاجل به کابل - از حامد کرزی محترمانه خواست که خود در فرصت مناسب استعفا دهد!

اما حامد کرزی که دیگر در کشور قدرت طبقاتی و مافیایی برای خود درست کرده و پشت گرمی به طالب و حزب اسلامی و نیرو های منطقوی داشت و در خود امریکا نیز تیم بوش و نیوکانه را پشتیبان خود می دید؛ در برابر این خواست محرمانه و محترمانه نه تنها مقاومت کرد بلکه موضوع را در شورای وزیران خویش مطرح نمود که به همان علت فاش و بر ملا گردید. ما پس از آن سخنان

فراوانی از حامد کرزی دایر بر ملی نمایی و مستقل نمایی و حتی حملات لفظی بر شخص اوباما را شنیده ایم .

حکم منطق زمان و تاریخ این بود که حامد کرزی به واقعیت های نوین استراتژیک توجه نموده ؛ نهایتاً در ختم دوره ریاست جمهوری ی خویش ؛ آبرومندانه خود را کنار می کشید ؛ ولی برعکس با ایجاد تیمی از جنگ سالاران متهم به جنایات جنگی و جرایم ضد بشری خود را کاندیدای دور دوم ساخت و توسط همین تیم منفور و سایر پشتیبانان مافیایی اش در کمیسیون انتخابات و اورگانهای محلی ... صندوق ها را از آرای تقلبی انباشت و خود را برنده انتخابات اعلام نمود . انتخاباتیکه به شمول آرای میلیونی تقلبی طبق داده های خود کمیسیون «قهرمان و وطن دوست!» انتخابات ؛ سرجمع شرکت کننده گان در آن حدود 28 فیصد واجدان حق رأی در کشور بوده از اساس باطل و بی معنی بود ! چرا در کشوریکه 16 و حتی 17 ملیون واجد حق رأی وجود دارد ؛ باید 51 فیصد این کتله به شخصی رأی بدهد تا او رئیس جمهور منتخب خوانده شده بتواند !

با اینهم هزاران دعوی مبنی بر تقلب و اعمال ضد قانون با سند و ثبوت در میان آمد و کمیسیون قانونی سمع شکایات انتخاباتی که امروز حامد کرزی آن را « خارجی ضد حاکمیت ملی و استقلال افغانستان» ؛ و خود و جنایتکاران و مافیاهای غارتگر حامی اش را وطن دوست و داعی حاکمیت ملی و استقلال افغانستان می نامد ؛ این موارد را به بررسی گرفت ؛ نتیجتاً یک و نیم ملیون رأی ؛ تقلبی ثابت گردیده و باطل شمرده شد و می بایست افراد بیشماری محاکمه شوند ...

بحران عظیمی بروز کرد و مصلحانی از سازمان ملل متحد ، امریکا و سایر کشور ها آمده ؛ آنرا خوابانیدند و آقای دارای جنون قدرت را ناچار به مقامش ابقا نمودند تا مگر به تعهدات و وظایف سنگین جدید که افغانستان و جهان از او می طلبید ؛ کمترین عمل را انجام داده و لا اقل مشکلات کشور و جامعه جهانی را افزونتر نسازد .

اوباما و عزایم و راهبرد هایش :

تصور اینکه با انتخاب اوباما برای تصدی قصر سفید در ایالات متحده ؛ انقلابی به معنای علمی و جامعه شناسانه آن ؛ اتفاق افتاده همانقدر ابلهانه است که تصور همسان و یک چیز پنداشتن اوباما و جورج دبلیو بوش !

اوباما حتی کاره ای نیست جایی که وال استریت و بازار بورس و امپریالیزم مالی سخن میگویند ! **ولی و معهدا ابامایی هست ؛** چرا که در مجموع امپریالیزم و ابرقدرت امریکا تشخیص داده است که در مرحله جاری شاید توسط این چهره و کرکتر میتواند ؛ بهتر به اهداف و آماج هایش برسد و مزیداً شکست و ریخت هایی را که از رهگذر بوش و دیگ چینی متحمل شده ؛ تلافی و جبران نماید . پس از عرصه داخلی امریکا ؛ نخستین جایی که قرار است این مأمول ها به واقعیت رسانیده شود ؛ خوشبختانه یا بدبختانه افغانستان است !

چنین هم نیست که بالاخره قلدوران آمریکایی سر عقل و سر رحم آمده اند تا مثلاً منحيث تأمین غرامت و دیه و خونبها ؛ برای مردم افغانستان مصدر امری شوند و کم از کم چنگال سگ های تعلیمی شان را که در « **جنگ سرد** » برای شکار عمله و فعله کمونیستی فربه کرده و درین سرزمین یلا داده بودند ؛ اینک از تن و جان مجروح و خونین این مردم مظلوم کوتاه نمایند !

حتی حتی افغانستان و مردم آن **جز به مثابه وسیله پیشبرد هدف** برای آنان معنایی ندارد ؛ دیروز قرار طوری بود که طبقه حاکمه ای ایجاد و تقویت شود تا مگر مانند طبقاتی که در طول تاریخ و به شکل نورمال به وجود آمده اند و در خیلی جا ها منحيث تکیه گاه ؛ کار داده اند و میدهند ؛ محل اتکایی شوند .

دیده شد که درست مانند طبقه پرولتاریای مرحوم نورمحمد تره کی ؛ این خیال است و محال است و جنون ؛ ماشین چوپه کشی ؛ کار تاریخ و آفریدگار را انجام داده نمیتواند !

این ماشین هرچه زاد و ولد کرد ، مافیای بی ریشه و بی اخلاق و بی سنت و بی خرد و بی فرهنگ بود که بی خیال بر مادر خود هم می پرید و مادر خود را هم می درید .

درین حال طبیعی بود که مردم ؛ آواره و نومید و پریشان باقی بمانند و فقط حال و مجالی برای تگدی - چه در روی جاده ها و کوچه ها و چه در اشکال استدعا و تلاش متملقانه و خدمات برده وار به ارباب زور و زر مافیایی ، چه با خود فروشی و... داشته باشند .

امروز گویا قرار هایی متفاوت تریست !

ولی اگر تشخیص چنین گردد ؛ که با راه انداختن یک امحای نسلی و نوعی - چه با تزریق زهر ، چه با کشت میکروب و چه با استعمال سلاح هسته ای و ایجاد « زمستان ائومی » - آن اهداف بهتر برآورده خواهد شد ؛ کیست که بگوید : نه ! ... انسانیت است و حقوق طبیعی و ازلی و بشری هست و اخلاق و شرف و وجدان و بالاخره خدایی هست ؛ دست نگهدارید !!

آری ! سخن من این است که امریکا و غرب و ناتو پی **منافع** خود میباشند و بس ؛ حالا که این **منافع** در افغانستان است و با داشتن افغانستان متصور و مورد نظر است ؛ **پس باید برای افغانستان و مردم آن نیز کاری کرد** تا اگر کاملاً همراه و همکار نمیشوند ؛ به حد تحمل ناپذیر و فرساینده و مداوم مغل و مزاحم نیز نباشند !

بر جا ترین و محقانه ترین پرسش اکنون آن است که این « منافع » چیست ؟ در این زمینه هرکس هر چیز میگوید و می نویسد . شک نیست که از مقایسه و محاسبه قرینه ها و اسناد و شواهد حقایق کم و بیش برملا شده می رود . ولی به طور قاطع و نهایی نمیتوان احکام صادر کرد ؛ چرا که اسناد بنیادی و اصلی و اساسی در دسترس نیست ؛ **طبقه بندی شده** است و در هزاران مخفیگاه لا در لا قایم و حفاظت گردیده میباشد .

ولی هر چه هست این « منافع » به طور یک مطلق بر ضد افغانستان و تمامیت و منابع و ارزش های معنوی آن نیست و لا اقل در حد اغراض آزمندانانه دیگرانی که در دور و نزدیک ما در کمین نشسته اند و بر آتش شعله ور خانه مان تیل پاشیده می روند ؛ دارای وخامت درجه اول و سطح نازل نمی باشد ؛ این منافع بیشتر استراتژیک است و حد اقل در کوتاه مدت با منافع ملی راستین ما تضاد ندارد ؛ میتواند با آن همخوانی به هم رساند و در آینده ها در چوکات منافع استراتژیک افغانستان مدیریت گردد .

و انگهی ما به حیث یک کشور و یک ملت که بخصوص طی 4 دهه اخیر از مداخلات ویرانگر همسایه ها و عظمت طلبان نیوفاشیستی پطرو دار و پان .. پان .. ها و بالاخره خود همین امریکا و غرب صدمه دیده و آفت کشیده ایم ؛ دیگر برای قامت راست کردن به کمک و مددی ؛ بیچون و چرا نیاز داریم .

صرف نظر از این موارد هم در دنیای توحش زده امروز کشور ضعیف و بیچاره ای مانند افغانستان نه ؛ که کشور های تواناتر و سالم تر و روشن تر هم نمیتوانند بدون همکاریهای استراتژیک با پاور ها و سوپر پاور ها از آسیب ها و بلایا خود را در امان نگهدارند و به ترقی و تعالی و بهروزی و شگوفایی نایل آیند .

از « ملی گرایی ! » داؤد خانی تا « ملی گرایی ! » کرزایی :

اخیراً یکی از هموطنان صاحب نظر عزیز من در یک تلویزیون محلی فرمود : که سخنان حامد کرزی سخنان یک رئیس جمهور است ؛ دنیا نمیتواند آن را نشنیده و ندیده بگیرد . من میگویم : هم بدبختانه بلی و هم نه !

بدبختانه بلی ؛ بدین معنی است که بنابر نیاز ها و بیچاره گی هایی ؛ نام و عنوان « رئیس جمهور » وسیعاً به حامد کرزی اعطا شده است . این عملیه از چک چک کردن و واه ، واه نثار کردن تشویقی به کودکان گرفته تا باورمند شدن به تلقین های روانی متداوم ؛ گستره دارد . ایکاش ؛ سهمی نسبتاً مهم هم از حقیقت و واقعیت در آن موجود می بود !

اینجا دیگر سخن من این نیست که در « بُن » چه گذشت و در انتخابات؟ دور اول و دور دوم ریاست جمهوری ؛ آیا مطابق نورم های حقوقی و شرعی جناب کرزی رئیس جمهور و اولی الامر مردم افغانستان شد یا این مقام را طور کودتایی و نامشروع غصب کرد و یاهم به گونه هدیه و تحفه دریافت نمود .

کرزی طی 9 سال زمان ؛ به کرات در حرف و عمل ثابت نمود که سیاستمداری در حد یک رئیس جمهور نیست . متأسفانه مجال بررسی تمامی بیانات ؛ اکشن ها ، فرمانها ، مقرری ها و خلاصه آنچه از این کوزه به بیرون تراویده ؛ اینجا نیست . باور دارم که خیلی از هموطنان هوشیار من و ناظران دقیق خارجی در زمینه توجه و قضاوت صائب دارند .
اما فقط بگذارید ؛ توسط دو سه فراز از سخنان و موضعگیری های حامد کرزی در برابر قضایای کلیدی نشان دهیم که منظور چیست ؟

حامد کرزی بیش از یکبار با اعتراف ضمنی بر اینکه مقام و مسئولیت ریاست دولت افغانستان بر او محول یا حتی تحمیل گردیده است ؛ با کلمات خودش گفت : مگر « حالا دیگر یلا دادنی اش نیستم ! » نیاز به صغرا و کبرا ندارد که این لحن ؛ لحن یک غاصب و اشغالگر و متصرف و متجاوز بر یک ثروت و غنیمت است نه لحن رهبر مسئول یک دولت و یک کشور !

نزد یک سیاستمدار که مفاهیم مردم و کشور و دولت و رهبری ؛ از نخستین چیز هاست که برایش ملکه میشود ؛ یک چنین سخن بازاری و باندیتی و چاقو کشانه... غیر قابل تصور است ؛ چرا که او میدانند مقام رهبری و ریاست جمهوری چیز تصرف کردنی و ربودنی به **اراده فردی** نیست ؛ این مقام مانند **ناموس** از سوی مردم به کسی امانت داده میشود که شائستگی آن را داشته باشد و حتی شائسته ترین پنداشته شود ؛ چرا که در جامعه ؛ محال است صرف یک نفر در آن واحد شائسته گی داشته باشد و دیگر هیچ !

حامد کرزی در مقام باصطلاح رئیس جمهور بر حال و داوطلب آینده ؛ اگر ملکات سیاسی لازم را داشت میتوانست عین مفهوم را سیاستمدارانه مثلاً چنین ابراز دارد :

اینکه من با چه شانس ها و تصافات و مهربانی هایی در مقام ریاست دولت افغانستان افتخار خدمتگذاری به کشور و مردم را یافتم ؛ گذشت . آرزو مندم درین مدت آنقدر شائسته گی نشان داده باشم که بار دیگر سزاوار اعتماد مردم مردم گردم و تا جائیکه به شخص من تعلق دارد برای هر خدمتی که از من خواسته شود ؛ حاضر و آماده هستم ! ...

چنین فرض می کنیم که آن سخنان ؛ نوعی عامیانه گری و خود مانی گری و شوخ طبعی بود . درین صورت باید واقعیت آنرا در عمل بعدی سنجید و محک زد .

بدبختانه عمل بعدی نشان داد که سخن و روح و روان جناب حامد کرزی همان است که « یلا دادنی نیست ! » و حتی برای عمری کردن ریاست دولت برای خود و میراثی کردن آن برای خاندانش ؛ دیوانه وار تقلا میکند .

اقدام او در تعدیل ناعاقبت اندیشانه قانون انتخابات و به اصطلاح افغانی کردن کمسیون سمع شکایات انتخاباتی ؛ فقط مبین همین جنون است !

با یک حد اقل خرد ورزی سیاسی ، محاسبه واقعیت های عینی دور و بر ، مقاولات و مناسبات بین المللی ؛ قابل فهم است که چیزی به نام پروسیس انتخابات در افغانستان برای حال و آینده های قابل پیشبینی ؛ بدون همیاری مالی و لوژیستیکی ، پشتیبانی سیاسی و حقوقی ، نظارت و حمایت سازمان ملل متحد و پارتنر های افغانستان نه ممکن است و نه مشروعیت و مقبولیت می یابد .

همین الان که جناب کرزی رئیس جمهور افغانستان است ؛ به خاطر نیست که سازمان ملل متحد و کشور های عمده جهان و به درجه اول بارک حسین اوباما رئیس جمهور ایالات متحده امریکا و بان کیمون سرمنشی سازمان ملل متحد ؛ با نادیده گرفتن **عدم شرکت حد اقل نصاب** مورد ضرورت رأی دهنده گان در انتخابات 29 اسد ریاست جمهوری و شورا های ولایتی ؛ و باز با نادیده گرفتن **عدم حد اقل نصف آرای مورد ضرورت حد نصاب** (صرف نظر از تقلبی و غیر تقلبی) ؛ به ادامه کار آقای کرزی مصلحتاً توافق کردند و به بقیه دنیا و افغانستان و کاندیدان معترض و مردم جبراً آنرا تحمیل نمودند !!!

فراز دیگر که حتی بدبختانه و به کمال احساس خجلت ؛ نه تنها سلامت و غنای فرهنگ سیاسی آقای کرزی را زیر سؤال می برد بلکه اصلاً به درست کار کردن دماغ و عقل عادی ایشان مسأله را ارجاع میدهد ؛ همین برآمد شان در حضور کمسیون انتخابات و لفاظی های بدبختانه کوچه بازاری شان و تمدید آن در قندهار و بی بی سی و کجا و کجاست !

در دنیای امروز این قبیل سخنان را یک رئیس جمهور مسؤل و حتی یک سفیر و شارژدافیر صاحب احساس مسؤلیت و وظیفه شناس نمی تواند ؛ آنهم در ملای عام بر زبان آرد و باز هم تکرار و تأکید و توثیق کند :

« بدون شک که تقلب بسیار وسیع در انتخابات ریاست جمهوری و شورای های ولایتی افغانستان صورت گرفت ، ولی این تقلبات را افغان ها نکردند ؛ بلکه خارجی ها کردند . این تقلبات را "گالبریت" کرد و "ماریو" کرد و سفارت ها در اینجا کردند . رأی های مردم افغانستان در گروهی **یک** سفارت خارجی بود .

... در زمان انتخابات ؛ دفتر معاون ملل متحد به قرارگاه تقلب تبدیل شده بود ؛ از انجا تقلب سازماندهی و ترتیب می شد و به بی بی سی ، سی ان ان ، نیویارک تایمز و تایمز لندن که در خدمت شان قرار داشتند ؛ گفته می شد تا تقلبات را اعلان کنند و ما را متهم به تقلب نمایند ...

ما می خواهیم نهاد سازی کنیم و نهاد سازی با تقویت نهاد های ملی صورت می گیرد . آوردن سه خارجی (خارجی ؛ و نه حکم بین المللی !!) در یک نهاد نهایت حساس ملی در واقع از بین بردن حاکمیت ملی ماست و هم به ضعف نهاد های ما می افزاید ، خارجی هایی که آنجا می آیند ؛ در برابر ما مسؤلیت نمی داشته باشند و به تقلب دست می زنند !!

در کشور هایی مانند افغانستان که زیادتیر از یکصد هزار نیروی خارجی حضور دارند و منافع آنها نیز در اینجا وجود دارد و همزمان یک بغاوت علیه همین نظام در جریان است ؛ طالبان و دیگر ها بنام اینکه خارجی ها در اینجا اشغالگر و نظام موجود دست نشانده و نوکر است ؛ می جنگند ؛ پس در چنین حالتی یک پرده بسیار نازک ؛ "همکاری و مساعدت" را از "اشغال" تفکیک می کند .
خارجی ها این را بدانند که با خود سری های شان ، با قرار گرفتن در مقابل قوانین افغانستان و با تفرقه انداختن در بین مردم افغانستان و نهاد های افغانستان (که اشاره به رد فرمان تقنینی خودش توسط ولسی جرگه است) کار درستی انجام نمی دهند .
در عین حال حکومت و نظام افغانستان باید بدانند که اگر با شدید ترین حسادت ، استقلال و حاکمیت ملی خود را نگاه نکردیم و به نمایش نگذاشتیم ، هر لحظه احتمال آن وجود دارد که معامله معکوس شود و "همکاری" به "اشغال" تبدیل شود و یاغی گری و بغاوت به "مقاومت ملی" بدل شود !!
با این حساسیتی که اوضاع افغانستان به آن ؛ امروز دچار است (**مسئول و عامل این حساسیت اوضاع با وجود نه سال حکومت شما کی یا کیهاست ؟!**) ؛ آرزوی من این است که تمام نهاد های دولتی افغانستان با حسادت نهایت جدی مراقب حاکمیت ملی و منافع ملی و استقلال افغانستان باشند! »

هموطنان خبرهء ما آگاهی دارند که یک چنین کلمات و حرکاتی بیست و چند سال پیش از سوی مرحوم سردار محمد داؤد خان که دارای امتیاز تکرار ناپذیر ساماندهی زیربنا های اقتصاد جدید افغانستان و مؤسس نظام جمهوریت در افغانستان است ؛ نیز ثبت تاریخ شد ؛ علی الرغم اینکه آن سخنان و حرکات ؛ ناشی از کوره در رفته گی ناگهانی در محیط بستهء ضیافتی در قصر کرملین بود ؛ و به هیچوجه توسط حکومت سردار محمد داؤد علنی نشد و مخصوصاً مورد تأیید و تأکید قرار نگرفت ؛ معهدا اثرات سوء آن هنوز از سر افغانستان رفع و دفع نشده است .

چرا مگر سیاستمدار و دیپلمات ارشد و اول ؛ آدم نیست ؛ احساسات ندارد و چرا باید یک خشم و عصبانیت او این چنین پُر اثر و نابخشودنی باشد ؟
پاسخ این سؤال به نظر من این است که سیاستمدار و دیپلمات ارشد و مخصوصاً درجه اول مانند رئیس جمهور ؛ بدون شک آدم است و همه آن چه را دارد که یک آدم معمولی دارد . کما اینکه یک کارمند و مؤلف استخباراتی که در قلب ارتش دشمن یا دستگاه جاسوسی دشمن کار میکند ؛ هم آدم است و همه آن چه را دارد که یک آدم دارد . اما آن کارمند استخباراتی مانند هنرپیشه تئاتر و فیلم (در کاملترین مفهوم کلمه)
حین اجرای وظیفه کاملاً از خود تهی میشود و در قالب پرسوناژی که نقش او را ایفا میکند ؛ حلول مینماید و در غیر آن ابداً آن خدمت شاق و حیاتی برای کشور و مردمش را انجام داده نمی تواند .

سیاستمدار و دیپلمات ارشد هم ؛ حین اجرای وظیفه خودش نیست و خودش بوده نمیتواند . آن آدمی که در کاخ کرملین عصبانی گشت و بساط ضیافت رسمی در عالیترین سطح را به هم زد ؛ محمد داؤد نبود ؛ مجموع مردم افغانستان با گذشته و آینده شان بود که در جسم محمد داؤد نماینده گی میشد و محمد داؤد و هرکسی در چنین رول و نقشی باید خودش نباشد ؛ این حقیقت را همه جانبه درک و احساس کند که او ؛ خودش نیست ؛ یک ملت است ، یک انبوه منافع ، یک استراتژی ، یک آرمان ، یک هدف بینهایت بزرگ و در عین حال حساس و آسیب پذیر است .
همچنان در آن حال لئونید بریژنیف نیز ؛ آدمی به نام بریژنیف نبوده ؛ علایق و حُب و بغض شخص خود را طرح نکرده بلکه از نگرانی امنیتی کشور شوروی تا جائیکه به افغانستان و اصل بیطرفی و سیاست متوازن تعریف شده آن مربوط بوده سخن گفته است !

اما من یقین کامل دارم که اگر جناب کرزی متقدم بر سردار محمد داؤد می بود و امروز سردار داؤد عوض جناب کرزی در این جایگاه قرار میگرفت ؛ به خصوص با در نظر داشت آن درس و تجربهء سنگین تاریخی هرگز از کوره در نمی رفت . البته مشروط بر اینکه در رول و مقام و نقش و مسئولیت خود روحاً حلول کرده و تحلیل رفته می بود !!

نتیجه معادله ناگزیر چنین میشود که مشکل جناب کرزی صاحب ؛ از **اقای کرزی** بودن شان ؛ **کلان فامیل و قوم و قبیلهء کرزی** بودن شان و نهایتاً از **مسئول و مواظب یک سلسلهء منافع و موقعیت های خاص** بودن شان ناشی میگردد .

جناب شان نام رئیس جمهور افغانستان را یدک می کشند و اما تقریباً هیچگاه ثبوت قانع کننده ارائه نکرده اند که واقعاً در همین رول و مقام و مرجع با تمام روح و روان حلول کرده و در آن حضور داشته باشند !

و الا قریب یک دهه فرصت زیادی بود و با امکانات استثنایی که ایشان داشتند ؛ امروز باید تمام جوانب امروز و فردای زنده گانی ملی افغانستان منجمله **حاکمیت ملی** ، **استقلال ملی** ، **منافع ملی** ، غرور و به قول خودشان « حسادت ملی » ، مناسبات و شراکت ها با کشور ها و نظام ها و فرهنگ ها و ادیان دنیای امروز ؛ همکاری های ستراتیژیک و فوق استراتژیک ، موقعیت جیوپولتیک و جیواستراتژیک کشور ، منافع و خواست های دیگران نسبت به آن ، منافع و خواست های افغانستان از دیگران درین رابطه ، «بغاوت» ضدملی و حامل دسایس دشمن تاریخی و «مقاومت ملی» را تعریف و تئوریزه می فرمودند ؛ نمی گذاشتند با سپری شدن یک دهه هنوز **مقاومت و بغاوت** را چنان « یک پرده نازک» از هم تفکیک کند که با هر باد و نسیمی بتواند بغاوت به مقاومت یعنی «**آی اس آی**» به امنیت ملی و اردو و پولیس و فلان و فلان مردم افغانستان و ملا عمر و ملا گلبدین و ملا حقانی به حامد کرزی رئیس جمهور افغانستان بدل گردد !!

جناب رئیس جمهور و رهبر کشوری چنین حساس و مطرح در جهان ؛ برای رسیده گی بنیانی و همه جانبه علمی و معاصر به این مهم ها و سایر مسایل سیاست های خورد و کلان کشور در پیوند با وضع حساس بین المللی و منطوقی افغانستان ؛ باید انستیتوت ها و اکادمی های ضروری ایجاد میکردند و دماغ های پرنبوغ افغانی و بشری را جستجو و دستیاب و در آنها به کار می گماشتند . چرا که افغانستان ؛ دیگر کشور خموده و خواب آلوده عشیره ای دیروز و پریروز نیست ؛ افغانستان دیگر جزء کشور های صف مقدم دنیا ست و همه چیز آن بر آینده جهان و بشریت به شدت اثر گذار میباشد !

اینکه جناب کرزی با چنان ساده گی به طالبان خواهند پیوست ؛ قطعی ترین ثبوت این حقیقت شوم میباشد که ایشان در عالم واقع و در روح و وجدان خویش ؛ **شخص کرزی** ، **مشر کرزی** ها و چیز های دیگری میباشد نه رئیس جمهور افغانستان و اولی الامر مشروع این کشور و این مردم پاکستان زده و طرف انتقام جویی ارواح خبیثه استعمار کهن انگریز !

خوشبختانه برای حسن ختام و پایان نسبتاً خوش آیند این گفتار تلخ ؛ اینک دو خبر به دستم رسید که توجه تان را به آن ها جلب می کنم ؛ فکر میشود هر دوی این خبر ها بیش از هر کلامی میرساند که سیاستمدار مسئول یعنی چی و یعنی کی ؟

1 - بارک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده امریکا با ارسال نامه ای به حامد کرزی ؛ ضمن تأکید بر روابط استراتژیک امریکا و افغانستان ، بار دیگر از وی دعوت کرد تا به امریکا سفر کند . دفتر مطبوعاتی رئیس جمهور کرزی با انتشار اطلاعیه ای از ارسال نامه بارک اوباما به حامد کرزی خبر داد . بر اساس این اطلاعیه ، " کارل آیکنبری " سفیر امریکا در افغانستان روز گذشته (20 حمل) نامه اوباما را به کرزی تحویل داد که در آن اوباما از پذیرایی حامد کرزی در زمان حضور وی در کابل تشکر کرده است . اوباما در این نامه بار دیگر از حامد کرزی دعوت کرده که در تاریخ 12 می (22 ثور) از واشنگتن دیدن کند .

2 - اندرس فوگ راسموسن " دبیرکل ناتو روز گذشته در سخنرانی خود در دانشگاه "شیکاگو"، کرزی را همکار خوب ناتو توصیف کرد .
وی در سخنان خود افزود که نباید توقع داشت که حامد کرزی هر کاری را که ناتو و متحدان آن از وی می‌خواهند ، انجام دهد.

این بنده عاجز الله با اینکه امکانات سنی و صحی ام روز تا روز کاهش می یابد و مخصوصاً درین روز ها از گرم و سرد فصل خیلی متأثر شده ام و اصلاً توان و حوصله خواندن و نوشتن زیاد نداشتم مگر این مسأله حیرت انگیز و تکاندنده را طوری یافتم که سکوت در برابر آن **معصیت عظیم** است .
از جوانان پرچوشی که با دانایی و توانایی و بیخوابی کشیدن گفته های مرا روی کاغذ آورده ؛ تنظیم ادبی و ژورنالیستی و کمپیوتر نمودند ؛ زیاد قوت قلب گرفتم .
خداوند بزرگ را سپاسگذارم که به این ماموریت هم ما را توفیق داد . این متن در دو قالب PDF و word به خدمت تقدیم میشود .
سپر دم به تو مایهء خویش را تو دانی حساب کم و بیش را

قاضی س . د . دادگر - افغانستان - سرزمین فرصت ها ، بی کفایتی ها و خیانت ها -